

دکتر سید امید مجد*
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات شبه قاره
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۹
(صص ۷۹-۱۰۰)

دستور زبان فارسی از دیدگاه هندیان (با تکیه بر قصیده ی جوهرالترکیب)

چکیده

چنانکه می دانیم گسترش زبان فارسی در شبه قاره ی هند از قرن پنجم شروع شد و در عصر صفوی به اوج خود رسید و شعرای فارسی زبان زیادی را در خود پروراند. از آنجا که زبان فارسی زبان مادری هندوها نبود لاجرم به تألیف کتب دستور زبان فارسی همت گماشتند. یکی از این کتابها، کتابیست بنام جوهرالترکیب نوشته «منشی سیوارام» که در قرن سیزدهم هجری (۱۲۳۵ ه ق) در قالب قصیده ای هشتصد و سی بیتی سروده شده و دستور زبان فارسی را منظوم کرده است. در این مقاله به شرح و توضیح و نقد آن خواهیم پرداخت. اهمیت این مقاله در اینست که نشان می دهد هندوها «دستور زبان فارسی» را چگونه می دیده اند. همچنین نفوذ زبان عربی در دستور نویسی شبه قاره معلوم می گردد.

کلید واژه ها : دستور زبان فارسی ، هندوستان، عربی در فارسی .

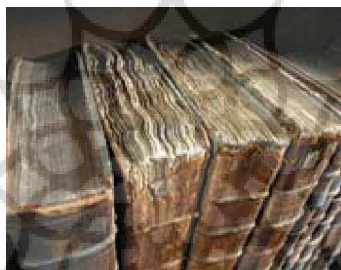
*Email: qoranemajd@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۵

مقدمه

زبان فارسی در شبه قاره ی هند، از قرن پنجم اندک اندک راه خود را باز کرد و در دوره ی صفویه به اوج نفوذ خود رسید، هنوز هم بعضی از نوشته های آثار فارسی در زبان هندیان مشاهده می شود، لذا این نکته بسیار حائز اهمیت است که هندیان در آن زمان دستور زبان فارسی را چگونه می دیده اند. این مقاله با بررسی قصیده ی جوهر ترکیب، سروده ی سیوارام شاعر هندی - که دستور زبان فارسی از دیدگاه یک هندی در قرن سیزدهم است - به این پرسش پاسخ می دهد.



اهمیت کار و پیشینه: در قرن سیزدهم (۱۲۳۵ ه ق) سیوارام شاهجهان پوری متخلص به «جوهر» دستور زبان فارسی را در قصیده ای هشتصد و سی بیتی تدوین کرد. اهمیت این اثر در نوع نگاه فارسی زبانان شبه قاره به دستور زبان فارسی است. به همین منظور، در این مقاله، قصیده یاد شده یا به عبارت دیگر دستور زبان فارسی از نگاه هندیان، بررسی شده است از لحاظ پیشینه کار نیز، این قصیده برای نخستین بار شرح می گردد. سیوارام دو کتاب دیگر نیز با نامهای املا ی جوهری و جوهر التعلیم دارد. (حاج سید جوادی: ۱۳۷۲: ۴۳).

نسخه ها: ظاهراً تنها نسخه ی موجود از این قصیده در ایران، یک نسخه خطی به قلم کاتبی گمنام است که در سال ۱۲۳۸ هجری قمری کتابت شده در این نسخه، شخصی بنام

حیدر علی بن شجاع الدین محمد لطیف پوری در سال ۱۲۳۶ هجری قمری بر قصیده حاشیه نوشته و نکاتی را که لازم می دیده، اعم از توضیح ابیاتی که شاعر باختصار آورده یا افزودن مثال هایی به تعاریف، یادآوری و ذکر کرده است. یک نسخه از کتاب نیز به شماره ۶۱۳۷ در کتابخانه ی گنج بخش اسلام آباد نگهداری می شود (همانجا: ۴۵) لازم به ذکر است که شاعر این قصیده را خلاصه ای از کتاب مفصلتری بنام «دلیل ترکیب» می داند که منشورنوشته ی خود اوست.

شیوه ی کار: در این پژوهش، قصیده ی جوهر ترکیب بیت به بیت ابتدا به نثر در آمده و سپس با برجسته کردن نکات مهم دستوری و البته با حفظ دیگر نکات، بازنویسی شده است. در طی این کار، به حواشی قصیده نیز که اغلب شرح بعضی از ابیات آنست و گاهی مثال هایی را برای نکات دستوری می آورد، در حد لازم توجه شده است و البته برای فهم بهتر و آشنایی بیشتر، گاهی ابیاتی را از قصیده در ضمن مباحث آورده ایم. هم چنین نکات انتقادی در داخل متن و بین علامات قلاب آمده اند و برای تمایز بیشتر آنها از متن اصلی با حروف پر رنگتر از متن تایپ شده اند. در این کتاب صرف به تفصیل و نحو به اجمال آمده است.

شیوه کار مؤلف شاعر، مانند اکثر دستور نویسان شبه قاره، سبک صرف و نحو عربی است که کلمه را بر سه قسم کرده (اسم، فعل و حرف) هم چنین حروف را به حروف معانی که کلمه اند و حروف میانی که حروف الفبائی است تقسیم کرده و گروه ها و عبارات نحوی را به مرکب تام و ناقص منقسم نموده است و در آنجا سخنی از هجا و پسوند و پیشوند صرفی و اشتقاقی نیست.

قبل از بررسی کامل کتاب جوهر ترکیب نمودار فشرده مباحث مطرح شده ی آن در زیر نشان داده می شود:



تعریف کلمه و تقسیم آن به اقسام از نظر سیوارام

صرفاً نظم و ترتیب الفاظ به تنهایی است و نحو، نظم و ترتیب الفاظ در جمله. به همین خاطر نحو پایه ی سخن است. اگر لفظ معنایی مفرد داشته باشد، کلمه خوانده می شود و به سه دسته تقسیم می گردد: اسم، فعل و حرف.

حرف، کلمه نامستقل است و به تنهایی معنایی ندارد. وظیفه اش در جمله ارتباطت و همیشه همراه کلمه ای مستقل می آید. حرف، هیچگاه نمی تواند نقش هایی مانند مسندلیه یا مسند را بر عهده بگیرد.

نویسنده بر اساس تقسیم بندی های عربی، حروف را به دو دسته معانی و مبانی (الفبائی) تقسیم کرده است (ر ک به مبادی العربیه ج ۴. ذیل مبحث حروف) حال آنکه برخی از این حروف، کلمه نیستند و ضمیمه اند زیرا معنای مستقل ندارند مانند الف در دانا که پسوندست نه کلمه (ر ک به دستور مفصل امروز. خسرو فرشید ورد. مبحث سازه ها) ضمناً در این تقسیم بندی تفاوتی بین حروف اضافه و حروف ربط قائل نشده است.

نظم الفاظت صرف و نحو دان نظم سخن	پس سخن بی نحو باشد بی نمک گویا طعام
لفظ دارد معنی مفرد اگر، خوان کلمه اش	حرف و اسم و فعل اقسامش بود اندر عوام
کلمه نامستقل هر جا ادات و حرف دان	معنیش چیزی نفهمی دائماً بی انضمام
میکنند ربط سخن ضم می شود با مستقل	نی شود مسند الیه و نی شود مسند مدام

این تقسیم بندی کلمه را امروزه برخی دستوردانان شش قسم شمرده اند: اسم، فعل، قید، صفت، حرف و صوت (خیام پور: ۱۳۷۵: مقدمه) و برخی کلمه را نه قسم می دانند (پنج استاد: ۱۳۷۸: ۳۳)

در قصیده ی جوهر ترکیب به طور مفصل از حروف سخن به میان آمده است که برای پرهیز از اطاله ی کلام از ذکر مبحث حروف خودداری می شود

بحث اسم

تعریف اسم: کلمه‌ای که در معنی مستقل است و زمان ندارد. در تقسیم‌بندی های امروزه بحث «بی زمانی» را در اسم معمولاً مطرح نمی‌کنند. مثال: وحش، طیر، بخشش، اهتمام

اسم می‌تواند نقش های گوناگونی را در جمله ایفا کند. مثل مسند، مسندلیه، جزو زائد جزو زائد در معنای متمم به کار رفته (مثل کلمه خانه در «علی در خانه خفته است.»)، مرکب صرفی (مثل آهنگر و محمدعلی) و ناقص، مرد عاقل اسم ناقص را در معنای موصوف به کار برده که برای رفع نقص خود، به صفت نیاز دارد.

اسم حالت های گوناگونی دارد. از جمله: مذکر یا مؤنث بودن، مفرد و جمع، کلی و جزئی، معرفه و نکره، مصغر، معدول (یعنی تجاوز کرده از اصل خود؛ مثل ناکس و نابود که البته «ناکس» و «نابود»، اسامی مشتقند که از پیوستن پیشوند به بنیان بوجود آمده اند). مصدر، مشتق و جامد.

نقش های اسم را شامل مسند، مسندلیه، جزء زائد یا همان متمم، مرکب صرفی و ناقص می‌داند مرکب صرفی را معادل اسم مرکب گرفته که ربطی به نقش اسم در جمله ندارد و ناقص را معادل موصوف و صفت که امروزه این نیز جزء نقش های اسم نیست. همچنین مذکر و مؤنث بودن اسم را جزء حالات اسم آورده است. یعنی هم ردیف با «مفرد و جمع بودن»، «کلی و جزئی»، «معرفه نکره»، «مشتق و جامد» توضیح اینکه در فارسی، مذکر و مؤنث برای اسم مطرح نیست و دیگر اینکه اسم جامد، اسمی است که نه مصدر باشد و نه مشتق. مثل لجام.

اسم دو حالت دارد

۱- ذاتی: اسمی که بتواند موصوف واقع شود. ۲- عرضی

نکته: نحویان عرب و عجم بین اسم ذاتی و عرضی فرقی نگذاشته‌اند.

ضمیر در اصل دو نوع است:

- ۱- منفصل: الف- فاعلی. مثال: تو، شما، ایشان، او، من، ما ب- مفعولی مثال: او را، تو را، شما را، مرا، ما را صورت دیگر این حالت، بای الصاق است. مثال: به تو گفتم.
- ج- اضافی مثال: کار ایشان، کار او، فرق من، پای شما، رای تو
- ۲- متصل بفعل: الف- مستتر: گفت ب- بارز:
- الف- فاعلی مانند: رفتم، رفته است، رفته ایم، رفته اید، رفته اند
- ب- مفعولی مانند: گفتمش، گفتیمشان، گفتمت، گفتیم
- پ- اضافی مانند: نذرش، دلم، پایت، دستتان، دستشان
- ضمیر اضافی در تقسیم بندی امروزه نیست برای دیدن کامل ترین شرح انواع ضمائر (ژیلیرلازار، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۳۱)
- دسته بندی دیگر ضمیر: واحد: گفتم، مجموع: گفتیم، متکلم: گفتم، مخاطب: گفتی، غائب: گفتا

اسم های اشاره

اسم های اشاره هم جزو ضمایر هستند و به این قرارند: -ین، آن، اینان، آنان و آن ها (در میان عوام)

این: اشاره به نزدیک آن: اشاره به دور

از ضمائر هست اسمای اشاره این و آن جمع اینان نیز آنان نیز آنها در عوام این اشارت بر قریب و آن اشارت بر بعید خاص در محسوس اکثر شاذ وز وهنی مرام

بیان مرجع ضمیر

هر ضمیری به اسم ظاهری اشاره دارد و باعث می شود که از تکرار آن اسم ظاهر جلوگیری شود. کاربردهای ضمیر:

منفصلی که در ابتدا بیاید: من غریبم. منفصل جواب: کیست عاجز؟ من. منفصل عطف خاص: تو و دشمن بکامید.

بیان اسم مظهر ذاتی

اسم ذاتی مظهر:

۱- مصدر ۲- مشتق

الف- آلت: در زبان عربی مثل مسطر و مفتاح. اما در فارسی با حروف استعانت می‌آید. مثال: به قلم نوشتم.

ب- ظرف: در عربی مثل محل، مکتب، ملجأ، معاد. اما در فارسی اسم مکان همراه با اداتی می‌آید که به اسم ضمیمه می‌شوند: لاخ: سنگلاخ، ستان: گلستان، زار: گلزار، سار: کوهسار، بار: رودبار، بن: گلبن، کده: دهکده، مان: خانمان، خانه: میخانه، مقام: عشرت‌مقام، ند: آوند، دان: نمکدان، گاه: خوابگاه
نکته: گاه در سحرگاه نشانه زمان است.

۳- جامد:

الف- مبهم

۱- عدد: دو اسب، چار کس ۲- وزن: نیم رطل سیم ۳- مقادیر: ده گز صوف، یک شیشه می، یک خمچه دوغ، چند کس، فلان کس
ب- ممیز

۱- رفع ابهام: اسمی است که بعد از موارد بالا می‌آید و رفع ابهام می‌کند. مثل اسب، کس و سیم در دو اسب، چار کس و نیم رطل سیم. ۲- مرکب: مثل شیشه می و خمچه دوغ و... در مثالهای قبل.

در بیان تصغیر و جمع و اوزان مصدر و صفت مشبیه

تصغیر در عربی بر اساس وزن است. مثل حسن که تبدیل به حسین می‌شود. اما در فارسی، این عمل به ضمیمه‌ها انجام می‌گیرد. مثل: باغچه، طفلک، مشکیزه، پسر و در عربی، جمع سالم مثل ناظمون و ناظمین و ناظمت است و با ون و ین و ات جمع بسته می‌شود. در فارسی جمع دو نوع است:

۱- جاندار با آن و ها: درخت ها، عاشقان ۲- بیجان با ها: ناله ها

اوزان مصادر عربی

در این قسمت نویسنده کتاب به بیان اوزان مصادر عربی و صفت مشبه و اوزان جمع و مصادر مزید پرداخته که چون ارتباطی با زبان فارسی ندارند فقط این قسمت ذکر می شود که:

مصادر مزیدی که در میان فارسی زبان ها رایج است، عبارتند از: اکرام، افاضت، انصراف، احترام، استفاضه، استکشاف، استغناء، تعقل، تشقی، تجاهل، ملاقات، قتال، تذکره، تکرار، تحریر، تزلزل، وسوسه، وسواس

در بیان مسائل علم نحو

شروع از مرکبات ناقصه: مرکب ناقص می تواند در کلام نقش تعریفی، تخصیصی، توضیحی، عطفی و همین طور استثنا داشته باشد. پس مرکب ناقص جزو جمله است و به اسم مفرد کمک میرساند و حکم قائم مقام آن را دارد. گاهی نیز جمله بسیط یا مرکب جزو مرکب ناقص می شود. مثل غلام مردی که عاقل بود. در واقع این ها جمله واره هائی هستند که در جمله مرکب، حکم قید یا صفت را دارند. مثلاً غلام مردی که عاقل بود، یعنی غلام مرد عاقل.

مرکب ناقص بر دو قسم است:

۱- بسیط: که فقط یک نوع ترکیب دارد. ۲- ممتزج: که از چند ترکیب ناقص تشکیل شده است.

مرکب اضافی

بخش اول بسیط ها، اضافه است که در فارسی پنج حالت دارد:

از بسائط قسم اول خوان اضافه کان بلفظ یافت ترکیبش به فارس پنج گونه انتظام گاه با از، گاه را و گاه ها و گاه یای نسبتی مثل تخت از آبنوس و اسب را زین و لگام

پس پنج حالت عبارتند از:

۱- از: تخت از آبوس ۲- را: اسب را زین ۳- یا: طبل جنگی ۴- ه نسبت: پارچه مردانه ۵- بدون حرف: روی یار کسره ی اضافه را حرف محسوب نکرده است
بین این ها اکثر حالت ها مستویند. مضاف-مضاف الیه ؛ اما بعضی ها مانند اسب را زین، مقلوبند. مضاف الیه-مضاف

در اضافه‌ای که بدون واسطه حرف اضافه باشد، کسره آخر مضاف لازم است. اما در باقی حالت ها، مضاف ساکن است.

اگر در اضافه مستوی، بین مضاف ها عطف باشد، فقط مضاف آخر را مکسور می خوانیم. مثال: دل و جانِ شما. اما اگر مضاف ها توالی داشته باشند، همه را مکسور می خوانیم. مثال: صیتِ فیضِ خسروِ دهلی.

از نظر معنی، اضافه به دو دسته حقیقی و مجازی تقسیم میشود:

الف- مجازی؛ که اصل آن تشبیهی است. در تشبیه، مشبه به مضاف مشبه می شود؛ اما منظور اصلی در واقع مشبه است. نوع دیگر آن، استعاری است. مانند جلاد اجل، گنج مرام.

ب- حقیقی

۱- لفظی:

الف- مصدر: قتلِ زید ب- مشتق: مقتولِ غلامِ مقتول را مشتق از قتل گرفته پ- مضاف فاعل: کشته چشم بتان ت- مضاف مفعول: خواهش دیدار یار

۲- معنوی

الف- تملیکی: اسب زید، باغ من ب- تخصیصی: زین اسب پ- ظرفی: خواب شب، مکنون دل ت- بیانی: تخت سیم، پیکر از سنگ
در بیان ترکیب توصیفی و حال و بدل

این تقسیم بندی ها را به تبع دستور عربی که حال و ذوالحال دارند انجام داده است و امروزه در دستور زبان فارسی نام جداگانه‌ای ندارند
قسم دوم از جنس عرضی، صفت است که انواع گوناگونی دارد:

۱- مستوی: که اول موصوف و بعد صفت می‌آید: اسب تیزگام
 ۲- مقلوب: که هر دو ساکن‌الآخرند: تیزگام، گاهی هم توالی صفات صورت می‌گیرد: شاهد رعناى شوخ سبزم تیزگام صفت مقلوب نیست زیرا در اصل گام تیز نبوده بلکه صفت مرکب است

اگر صفت شرح وضعیتی درباره موصوف باشد، موصوف را ذوالحال و صفت را حال می‌گوییم. مثل او زار و نالان پای دام. اما اگر توضیح آن، جمله باشد، آن را موصول می‌خوانیم و جمله را صله می‌گوییم. مثل آنکه آمد وقت شام.
 ژاژخایی راکه گوید پوچ از محفل بران هر کسی کوراستگو باشد به صدرش کن مقام مثلاً در بیت بالا، ژاژخا موصول و بقیه مصراع اول صله است. این تقسیم بندی نیز به تبع زبان عربی است و امروزه کاربردی ندارد
 گاهی هم به صورت مبدل و بدل به کار می‌رود: رسول ما محمد. بدل امروزه در تقسیم بندی جداگانه‌ای از موصوف صفت مطرح می‌شود

ذکر مستثنی و مستثنی منه

سومین قسم جنس عرضی، استثنا در آوردن از کل است. آنی که از جمع خارجش می‌کنیم، مستثنی نام دارد. مثال: صد درم الا عشر؛ شانزده الا چهار؛ قوم الا زید.
 امروز در واقع می‌توان مستثنی منه را با وابسته ساز قبلیش متمم قیدی استثناء نامه و مستثنی هم گروه اسمی است که نقشهای مختلف دارد: همه ی قوم آمدند الا زید
گروه اسمی (نهاد) گروه وابسته ساز (متمم قیدی استثناء)

بیان عطف و اجزای مقصوده ی جمله

چهارمین قسم، عطف است که یا برای جمع چند چیز در یک حکم می‌آید، و یا برای تردید در چند چیز. مثال برای مورد اول: سال و ماه و روز و شب. مثال برای مورد دوم: تردد یا قیام.

در جمله و کلام، موصوف و مضاف و بدل و معطوف و معطوف‌علیه و جمع، یعنی مستثنی‌منه در اصل جمله (مستثنی در ضد آن) و مشبه در ترکیب مجازی مقصود اصلی است و باقی اجزا، همه زائد و تابعند.

در بیان فعل و اقسام آن

تعریف فعل: کلمه‌ای که دفعتاً از ذات چیزی ظاهر شود و دلالت بر زمانی کند، فعل است. اقسام فعل: ماضی، مضارع، آینده، امر و نهی که به دو دسته وقتی و مدام تقسیم می‌شود. اجزایی که با فعل می‌آیند، یکی کلمه تأکیدست و دیگری ضمیر متصل که بفعل می‌چسبد. در این کتاب توضیحی راجع به کلمه‌ی تأکید نیامده ولی در تحقیق القوانین آنچه را امروزه فعل پیشوندی نام نهاده اند کلمه‌ی تأکید نام نهاده، مانند فرارفتن و برآمدن. برای دیدن فعلهای پیشوندی (مستشار نیا: ۱۳۸۲: ۴۲)

اگر فعلی نه ضمیر داشته باشد و نه زمان، به آن صیغه می‌گویند که همان مصدر باشد و اگر فقط از دیدگاه معنا به آن نگاه کنیم نام حدوث به آن داده می‌شود. در حقیقت اصطلاحات علم منطق با دستور زبان تداخل پیدا کرده یعنی از لحاظ دستوری نام مصدر را صیغه و از لحاظ منطقی حدوث نهاده اند. اشعار مربوطه از متن مورد نظر:

کلمه‌ی تأکید هم بر فعل داخل می‌شود هم ضمیر متصل با فعل دارد التزام
بی ضمیری و زمانی صیغه اش خوانند نیز ور بگیری معنیش تنها، حدوثش هست نام

مصدر و حاصل آن: اگر کلمه‌ای تنها دال بر حدوث و یا اصل صیغه‌ها باشد، به آن مصدر می‌گویند. اگر دال بر ثبوتی باشد و داخل صیغه به حساب نیاید، حاصل بالمصدر نام دارد. مثال برای مصدر: آمدن، دانستن، دیدن. مثال برای حاصل بالمصدر: دانش، بینش، رفتار، گفتار، دید، شناسایی، پوشاک، سوز، ساز، گفت. منظور از حدوث و صیغه در تعاریف فوق، نامعلوم و نامشخص است.

اسماء مشتقه: اسم مشتقی که از مصدر گرفته شود، چهار قسم است: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت، حالیه.

اسم فاعل، دال بر فاعل است: داننده. / اسم مفعول، دال بر مفعول است: دیده شده / صفت، دلالت بر وصف دو مورد پیش می کند: استاده، نشسته، دیده، دانسته؛ که انواع گوناگونی دارد. / حالیه، هم بر حال مفعول و هم بر حال فاعل دلالت می کند. مانند خندان، روان، افتان، خیزان.

اقسام فاعل و مفعول: فاعل: آن چیزی است که فعل از ذات آن ظهور می یابد. / مفعول: چیزی که فعل بر آن واقع می شود. / فاعل و مفعول می توانند مظهر یا مضمیر باشند. مضمیر خود می تواند غائب، حاضر و یا متکلم باشد.

در تعریف لازم و متعدی: اگر فعل در جمله تنها همراه فاعل باشد و نیازی به مفعول نباشد، آن را فعل لازم می گویند. اما اگر فعل جدای از فاعل، به مفعول هم نیاز داشته باشد، به آن فعل متعدی می گویند.

اگر این دو قسم فعل، بدون فاعل نتوانند تمام شوند، معروفند و اگر بتوانند بدون فاعل بیایند و جای فاعل را در آنها مفعول بگیرد، مجهول خواهند بود. مثال: تو خواننده شدی (تو فرا خواننده شدی) شنیده می شود. طعام خورده شد. امروزه به جای اصطلاح معروف، اصطلاح معلوم را بکار می برند.

فعل لازم همیشه معروف است و حالت مجهول ندارد. اما فعل متعدی بر حسب موقعیت می تواند هر دو صورت باشد.

بعضی مصادر، می توانند هم حالت متعدی را بخود بگیرند و هم حالت لازم را. مثال: سوختن. لاله از رشک رخت سوخت. تو سوزی دلم. که در جمله ی اول فعل سوخت لازم و در جمله ی دوم سوزی متعدی است.

جمله فعلیه و اجزای اصلی آن

اقسام فعلهای ذکر شده، در هر سه حالت لازم، متعدی، مجهول جمله فعلیه نام دارند. اصل جمله فعلیه، سه حالت است:

۱- فعل و فاعل؛ لازم ۲- فعل و مفعول؛ متعدی مجهول ۳- فعل و فاعل و مفعول؛
متعدی معروف
در حالت کلی، اصل جمله دو جزء است:
۱- مسندِ اِلِیه که حکم سر را دارد. ۲- مسند که حکم جسم را دارد.
به این ترتیب، در فعل لازم تام، فاعل حکم مسندِ اِلِیه و فعل حکم مسند را دارد.
مانند رستم آمد. سام رفت.
به همین روش می توانیم فعل متعدی را هم در نظر بگیریم. با این فرق که در اینجا،
مسند فعل به همراه یک یا دو مفعول است.

افعال ناقصه: فعل لازم دو قسم است:

۱- تام که پیشتر توضیح داده شد. ۲- ناقص که در کلام، نقش رابط را بازی میکند.
مصادر ناقص این هاینده: بودن، گشتن، شدن، گردیدن، هستن امروزه مصدر هست و
است را بود میگیرند نه هستی و استی (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۷)
تنبیه: گاهی ضمیر متصل، کار فعلهای است و هست را انجام می دهد. گاهی هم
آمدن هر دو لازم است. به خصوص در نظم
چون توئی دانا و تو فرزانه ای جانانه ای هم تو خوبی من بدم ایشان بتان مائیم رام
معرفه و نکره: به اسم معین معرفه و به اسم نامعین نکره می گویند. اسم معرفه،
هفت قسم است:

۱- علم: نوح، حام ۲- ضمیر: او، ایشان، ما ۳- اسم اشاره: آن، این ۴- موصول:
مردی که دیشب دیدمش ۵- معهود: الف- ذهنی: آن که متکلم و مخاطب آنرا بدانند
ولی دیگران نشناسندش. مثلاً وزیر و شاهی که درباره عدوی صحبت می کنند و
منظورشان سلطان شام است. ب- خارجی: آنکه دیگران هم بشناسندش. مثلاً بعضی جاها
که با قرآینی متوجه می شویم منظور کیست مثل «غلام زیبا» که یاد یوسف می افیم.

هست ذهنی آنکه متکلم مخاطب دانش دیگران هرگز ندانندش برین بشنو کلام
از شهی گوید وزیری میرسد فوج عدو قصد هردو زان عدو مثلاً بود سلطان شام
دیگران هم گر بدانندش بود آن خارجی چونکه معهودست یوسف زابن اعمی و غلام

۶- نکره‌ای که مضاف اسمی معرفه باشد: ابن نوح، خادم مردی که دیشب دیدمش.
۷- منادی: ای عزیز. غیر از این هفت مورد، بقیه اسمها نکره هستند. معمولاً همراه اسم نکره، یای تنکیری می‌آید. مثل غلامی، زنی، مردی. اگر هم کلمه به ه ختم شده باشد، این یای تنکیری تبدیل به همزه می‌شود: مه پاره‌ای.
همزه گردد یای تنکیری چو افتد بعد «ها» چون زنی مهبارة استاده بالای بام

در این قسمت مسائل زبانی با املائی تداخل پیدا کرده است.

بیان کلی و جزئی

کلی: اسمی که بر چیزهای کثیری اشتراک داشته باشد.
جزئی: اسمی که اشتراکی بین چند چیز نداشته باشد.
کلی و جزئی میتوانند جنس یا نوع باشند:
جنس: کلی که بین چیزهایی مختلف، مشترک باشد. مثال: حیوان (شامل انس و طیر و دد و دام و...) نوع: کلی که بین چیزهایی یکسان و متفق مشترک باشد. مثال: انسان (شامل سعدی و عبدالرحمان جامی و...) این مباحث مربوط به منطق است و ارتباطی با دستور زبان ندارد.

نحویان به جزئی حقیقی، علم می‌گویند. مانند چین و هند و دهلی.
اسم کلی، چه نوع و چه جنس، نکره است. حتی اگر اسمی علم، بین چند نفر مشترک باشد، آنرا هم نکره می‌گیریم. مانند ملاعلی که اسم دو فاضل مشهور است.
فرق از نکره میان جنس و نوع آمد همین زانکه اسم نکره بر کلی و جزئی هست عام

خواص اسم ذاتی و وصفی

اسم ذاتی: اسمی که بتواند موصوف شود. مثل اسب
 اسم وصفی: اسمی که بتواند صفت شود. مثل تیزگام
 از خواص اسم وصفی، اینست که می تواند مورد تفضیل یا عدول قرار گیرد.
 تفضیل: جاهل، اجهل، بد، بدتر - عدول: ناخرمندا، ناکس، ناسپاس عدول را معادل
 مشتق گرفته است.

چنان چه اسم ذاتی مورد عدول قرار گیرد، وصفی می شود. مثل بیدل، کم شعور،
 لادوام

اسم وصفی در حالت مصدری، ذاتی میشود. مثل تیزگامی، ناکسی، بیدلی
 اگر اسم وصفی به وسیله اضافه یا موارد دیگر معرفه شود، تبدیل به اسم ذاتی
 می شود و می تواند موصوف واقع شود. مثل ای خوشخرام (سوار) شوخ ما که نازنین
 است

احکام جمله

بعد ازین تمهید بشنو شرح این جمله چنین

آب باشد سرد و آتش گرم و دولت بی قیام

در بیت بالا، آب و آتش و دولت اسم ذاتی و مبتدا هستند. سرد و گرم و بی قیام هم اسم
 وصفی و خبرند. هر جا دو اسم ذاتی بیاید که یکی کلی و دیگری جزئی باشد، جزئی
 مبتدا می شود و کلی خبر. مثل انسان حیوان است. در این اثر سیوا رام جملات ربطی را
 بنام مبتدا و خبر نامیده است و مسند الیه را مبتدا فرض کرده و مسند ناقص را که نوعی
 صفت برای مسند الیه است و در واقع مکمل فعل ناقص ربطی است را خبر در نظر گرفته
 است. انسان مسند الیه و حیوان مکمل فعل ناقص است.

یا اگر مشبه و مشبه به در کار باشد، مشبه مبتدا می شود و مشبه به خبر. مثل رعیت

چو بیخ است و سلطان درخت.

چنانچه دو ذاتی از نظر سلسله مراتب مساوی بودند، به دلخواه یکی را مبتدا می‌کنیم و دیگری را خبر. مثل بشر حیوان ناطق است. همچنین میتوان گفت: حیوان ناطق، بشرست.

اسم وصفی، وقتی که معرفه شود، مبتدا می‌شود. مثل آن طفل خام است. همیشه اسم معرفه مبتدا می‌شود و نکره، خبر «چون لب او باده آمد نرگس او هست جام» اگر هم دو اسم معرفه باشند، تفاوتی ندارد که کدام اول بیاید: سام باشد جد رستم، جد رستم هست سام. اسم نکره، اگر تخصیصی باشد، می‌تواند مبتدا شود. مثال: مرد جاهل از اعمی بدترست.

نکره را با قرائنی دیگر هم می‌توان مبتدا کرد: مثل مردی بود با تو یا زنی دیروز شام؟

همه احکامی که در مورد دو ذاتی ذکر شد، قابل تعمیم به دو نکره هم هست. طرح مسأله مبتدا و خبر، تقلیدی از دستور زبان عربی است و در دستور زبان فارسی مطرح نمی‌شود

در بیان زوائد جمله

چه در جمله‌های فعلیه و چه اسمیه، زوائد چند قسمند.

۱- ظرف مکان:

الف- مبهم: راست، چپ، نزدیک، دور ب- معین وقتی حروف در، به، بر و تا بر سر کلمات بیایند. مثل در خانه

۲- ظرف زمان:

الف- معین: روز، شب ب- مبهم وقت، ساعت

ادات ظرف زمان هم حروف با، تا و در هستند. مثال: تا ابد، به سالی تمام شد.

در زبان عربی، این دو ظرف را مفعول‌فیه می‌خوانند و گاهی جمله بدون این ظرف‌ها هم کامل است. به جمله‌هایی که دارای ظرف باشند، جمله ظرفیه می‌گویند. مثل او در بیت‌الحرام بود.

۳- علت: در عربی بآن مفعول‌له می‌گویند.

ادات آن، با، را، از برای، بهر، جهت هستند. مثال: او به کاری رفت. به کاری: مفعول‌له: من از خوف تو مدام ترسانم. از خوف تو: مفعول‌له

۴- مفعول‌له: چیزی که همراه فاعل می‌آید و معمولاً همراه با است تا مصاحبت آن را با فاعل نشان دهد. مثال: سلطان با خیل و سپاه می‌رسد. مفعول‌له همان متمم قیدی است.

مفعول مطلق: کمیت و کیفیت فعل را مشخص می‌کند. مثل: من پروردمش پروردن

خیرالکرام

تمیز: ابهام را رفع می‌کند. مثل من خوردم طعامی را خصوصاً بی‌ادام

۷- حال: مثل باد آمد سوارِ بادپای تیزگام (مثل باد قید حالت است که نام آنرا حال گذاشته است).

۸- تشبیه: دارد آن خورشید رو در دست چون خورشید جام

۹- تأکید نسبت: مثل البته که دل هرگز نمی‌گردد تمام. البته: اثبات؛ هرگز: نفی

۱۰- جز موارد بالا، هر کلمه‌ای که با حرفی به جمله مربوط باشد، قِسْمِ دَهْمِ است.

مثال:

استعانت: من به تیغش می‌کشم. ابتدا: از اصفهان آمدم. تبعیض: بی‌یکی از ناظران

این ملک کی گیرد نظام؟

تجاوز: تیغ از نیام بیرون آمد. بیان: مرد بی‌علم است مثل پیکر از سنگ رخام.

نکته: گاهی متعلق، جمله را از خبر بی‌نیاز می‌کند. مثال: کار ما از تست.

گاهی نیز چند زائده در جمله جمع می‌شود: چون به خوف البته او امشب بگیرد

انهزام.

چون گدا حیران چرا گُردم به حاجت در بدر؟
به که از دامان اهل... سازم اعتصام

بیان تقدیر اجزای جمله

موارد ده گانه‌ای که گفته شد، اجزای زائد جمله‌اند. بعضی از این موارد، تقدیر اجزای اصلیند. مثل مسندِ اِلیه.

این ها گاهی مقدر از مسندند و گاهی مقدر از مسندِ اِلیه، دیگر ادوات و باقی اجزا. جمله‌ها چون یا خدا حقاً به نام کارساز هم بیا آری بلی نی هست تقدیری تمام یا خدا خوانم خدا حقاخووم سوگندحق جمله باشد در جواب آری بلی و نی مدام مثلاً در جواب سؤالی در مورد یک کار، اگر بگوییم بلی، یعنی «آن کار را کرده‌ام» و اگر بگوییم نه، یعنی «آن کار را نکرده‌ام».

بیان ترتیب اجزا

گاهی اجزای جمله نسبت به هم تقدیم و تأخیر دارند و اگر در فهم مطلب دچار سردرگمی شویم، می شود از روی تقدیم و تأخیر آن را دریافت. چشم او صیدافکن و صید افکن آمد چشم او

شد رهد چون دل به دام و چون رهد دل شد بدام

البته آوردن ضمیری که پیش از آن مرجعش ذکر شده، جایزترست.

لیک دان اضمار قبل از ذکر جائز بیشتر

کن حلالش یا خدا از هجر شد خور هم حرام

بیان جمله خبریه و انشائییه

جمله‌ای را که مجرد یا مزید باشد، بسیط می خوانیم و از نظر معنی به دو بخش تقسیم می کنیم.

۱- خبریه: آن که صدق و کذب در آن محتمل باشد؛

مثل دیدم زید را قائم میان ازدحام

۲- انشائیة: جمله‌ای که احتمال صدق و کذب در آن نباشد. کاش کردی آن صنم از

لعل نوشینم به کام

استفهام که از نوع انشائیة است، دو نوع دارد:

۱- حقیقی: نامت چیست؟ که در آن واقعاً قصد جواب و کسب اطلاع را داریم.

۲- مجازی: آن است که از پرسش، قصد نقیض آن را داشته باشیم.

الف) انکاری: آن که از اثبات، قصد نفی کند.

که می گوید که بر عزم سفر بست؟ به قتل عاشق مسکین کمر بست

ب) اقراری: آن که قصد اثبات دارد.

که بر فرزند هر بامداد مطلع صبح؟

نتیجه

آنچه نوشته آمد، دستور زبان فارسی از دیدگاه هندیان بود که نقد موارد اختلاف آن با دستور امروز یا موارد اشتباه آن، در متن مقاله به صورت مطالب داخل کروش که با حروف متمایز از متن اصلی نوشته شده‌اند، آمده است و نیازی به تکرار آن‌ها نیست، اما در یک نگاه کلی می توان موارد زیر را یادآوری کرد:

۱- طرح مسائلی که ارتباطی با دستور زبان فارسی ندارند مانند مبتدا و خبر و حال و

ذوالحال

۲- طرح مسائلی که امروزه در حوزه‌های دیگری جز دستور بررسی می شوند مانند

جملات خبری و انشائی که مربوط به بلاغت است یا اسم جزء و اسم کل که مربوط به منطقتند.

۳- تفاوت بعضی اسامی با دستور امروز مانند فعل معروف در معنای فعل معلوم یا

حروف معانی به جای حروف اضافه

۴- دقت در موارد کاربرد عربی در فارسی مانند مصادر مزیدی که از عربی در

فارسی کاربرد دارند.

۵- تفاوت هائی با دستور امروز مانند این که کسره ی اضافه را حرف محسوب نکرده است یا علاوه بر فعل و مصدر از چیزی به نام حدث نام می برد که معنای آن مبهم باقی می ماند.

۶- برخی اجتهادهای به موقع که نشان دهنده ی تسلط شاعر بر کار خویش است مانند داوری در خصوص جمله بندی اسمیه و فعلیه

۷- تداخل در بعضی تقسیم بندی ها : مثلاً اسم معرفه و اسم ذاتی و وصفی را به جای بررسی در ذیل اسم، در مبحث جمله و فعل بررسی کرده است. هرچند علت آن این بوده که می خواسته اسم ذاتی و وصفی را به مبتدا و خبر متصل کند .

۸- تداخل مباحث املائی با دستوری. مانند آنچه در انتهای اسم معرفه و نکره آمده است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- حاج سید جوادی، سید حسن صدرالدین (۱۳۷۲) **دستور نویسی فارسی در شبه قاره**، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۲- خطیب رهبر، خلیل (۱۳۴۷) **حروف اضافه**، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران
- ۳- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۷۵) **دستور زبان فارسی**، چاپ دهم تهران: کتابفروشی تهران
- ۴- شرتونی، رشید (۱۹۲۴ م) **مبانی العربیه**، بیروت.
- ۵- فرشید ورد، خسرو (۱۳۸۲) **دستور مفصل امروز**، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- ۶- قریب، عبدالعظیم و (۱۳۷۸) **دستور زبان فارسی پنج استاد**، چاپ دوم، تهران: فردوس
- ۷- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴) **دستور زبان فارسی معاصر**، ترجمه ی مهستی بحرینی، حواشی از هرمز میلانیا، چاپ اول، تهران: هرمس
- ۸- محی الدین، حاجی محمد، متخلص به حیران (۱۲۶۲ ق) **تحقیق القوانین**، هند.
- ۹- منشی سیوارام (۱۲۳۸ ق) **جواهر ترکیب**، هندوستان: مطبعه حکیم نظامی
- ۱۰- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۴) **تاریخ مختصر زبان فارسی**، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی